

از مولوی چه بیاموزیم؟

دکتر امیرحسین شاه خلیلی

سپهسالار به هیچ وجه از دقت و صحت علمی برخوردار نمی باشد و پُر است از تناقض گویی و افسانه پردازی. لذا آن چه از مولانا و مراد و پیر او یعنی شمس تبریزی ارائه گردیده بیش تر موجب سردرگمی و مانعی در جهت شناخت صحیح از شخصیت و زندگی آن ها شده است. امروزه مولانا در رقص نمایشی سماع قونیه خلاصه می گردد و پیر او مولانا شمس در رابطه با کیمیاخاتون.

هنوز هم اکثر محققین ما موضوعات **مثنوی** و دیدگاه های مولانا را در چارچوب تفکرات ابن عربی و کلام اشعری تاویل و تفسیر می نمایند. بیش تر متفکران ما بر این عقیده اند که مولانا از نظر کلامی اشعری مذهب بود و با این دیدگاه **مثنوی** را شرح و تفسیر می نمایند. در نتیجه آن چه که در اختیار مشتاقان مولانا قرار می گیرد، نه مولانایی است که آن تجربه ی عظیم وجودی را تجربه کرد و نه مولانایی که **مثنوی** را به نظم کشید و آن را دکان فقر و اصول اصول الدین نام نهاد و **دیوان کبیر** را به عنوان تجربیات و جودی و جوشش جان، و نه تالیف دیوان اشعار، برای ما به ارمغان آورد؛ بلکه مولانایی است ساخته شده ی ذهن افرادی هم چو احمد افلاکی که سعی دارند مولانا را آن طور که ساخته شده ی ذهن آن هاست به ما ارائه دهند. چنین مولانایی با مولانای حقیقی بسیار متفاوت است و شناخت او نمی تواند هیچ پاسخی به نیازهای انسان امروزی باشد.

آن چه که امروز بدان محتاجیم، شناختی درست از مولانای حقیقی است. مولانایی بدون این داستان ها و افسانه ها و کراماتی که تذکره نویسان برای او ساخته اند. مولانا نیازمند چنین توصیف هایی نیست. او بسیار بزرگ تر از آن است که چنین وصف گردد. اصلاً وجود مولانا در آن زمان پُر آشوب خود یک معجزه است. معجزه یی که مقام و جایگاه انسان را در سلسله مراتب هستی متجلی می سازد. مولانا را باید آن طور که حقیقتاً بود شناخت و دریافت های او را درباره ی انسان و جهان هستی را آن طور که تجربه نموده بود باید فهمید و درک کرد.

مثنوی معنوی درنامه انسان است. انسان جدا شده و دور افتاده از اصل و نیستان وجود خویش. این دردی است که در نفیر نی و تجربه ی وجودی مولانا، زن و مرد امروزی به خوبی آن را درک می کند و در جست و جوی درمان آن و یافتن دوباره کرامت وجودی و مقام انسانی خود در سلسله مراتب وجود، یعنی جایگاهی که از زمان رنسانس تاکنون آن را گم نموده است، به سوی قونیه به حرکت درمی آید تا شاید سعادت یافتن پیر باطنی و شمس وجود خود را پیدا نماید و هم چو مولانا در پرتو فروغ بی پایان خورشید وصل به اصل، چرخ زنان از نردبان تعالی تا بیکران وجود بالا رود و مقام انسانی خود را در سلسله مراتب وجود باز یابد و لایق خطاب «ولقد کرّمنا بنی آدم» گردد. ■

□ در میان شخصیت هایی که سازمان جهانی یونسکو سال ۲۰۰۷ میلادی را به نام آن ها نام گذاری نموده است یکی هم مولانا جلال الدین محمد عارف و متفکر بزرگ این سرزمین جاوید است. این که این عمل یونسکو در برابر عظمت شخصیت مولانا چه اعتبار و ارزشی می تواند داشته باشد، خود بحثی جداگانه است. ولی موضوع مهم این است که در سال ۲۰۰۷ و در آغاز قرن بیست و یکم میلادی، یعنی حدود بیش از هفتصد و پنجاه سال بعد از درگذشت مولانا، با وجود پیشرفت های عظیم در زمینه ی علم و تکنولوژی و شناخت هستی، هنوز نیازمند شناخت شخصیت و افکار این عارف بزرگ هستیم. به همین دلیل به بهانه ی نام گذاری سالی به نام او در کشورهای مختلف جهان به بحث و بررسی افکار و عقاید و نحوه ی زندگی او می پردازیم. برای او بزرگداشت می گیریم و همایش های علمی بین المللی برپا می نماییم. در مراسم سالروز وفات (یا به عبارتی تولد او) هر سال (هم چنین در تمامی طول سال) میلیون ها نفر از آسیا، اروپا، امریکا، استرالیا و آفریقا برای زیارت آرامگاهش به قونیه سفر می کنند تا علاوه بر میلیارها دلار ارزی که از این طریق نصیب دولت ترکیه می نمایند، هم چون ذره یی در پرتو انوار خورشید وجود مولانا چرخ زنان تا به سر منزل خورشید به حرکت درآیند.

آن چه که بویژه برای ما ایرانیان، باید مطرح باشد این پرسش اساسی است که مولانا کیست؟ و چرا این چنین توجه جهانیان را به خود معطوف داشته است؟ شناخت مولانا، هم چون سایر بزرگان این سرزمین مقدس، مانند فردوسی، پورسینا، سهروردی، حافظ، سعدی، ابوریحان، صدرای شیرازی و... شناخت فرهنگ و هویت ایرانی است که بیش از هر زمان دیگر امروز بدان نیازمندیم.

اما امروز ما به چه نوع شناختی از مولانا نیازمندیم؟ این که بدانیم در چه سالی به دنیا آمد؛ پدرش کی بود؛ در کجا زیست و در چه سالی وفات یافت، کافی است؟ آیا دانستن این مطالب شناخت مولانا است؟ تب مولانا شناسی، آن هم البته به خاطر توجهی که جهان امروز به مولانا نموده، در ایران هم بالا گرفته است، ولی آیا واقعاً ما او را می شناسیم؟ به درستی چه شناختی از مولانا داریم؟ بیش تر کتب و مقالاتی که درباره ی مولانا به چاپ می رسد و یا سخنرانی هایی که در مورد او ایراد می گردد، تکرار مطالبی است که منابع اصلی آن ها کتاب **مناقب العارفین** شمس الدین احمد افلاکی و رساله ی فریدون سپهسالار می باشد. کم تر کسی به منبع سوم که شاید از دو کتاب دیگر پُر اهمیت تر باشد یعنی **وَلَدَنامه** یا **ابتنامه** که توسط پسر مولانا، سلطان ولد در مورد زندگانی مولانا سروده شده است، مراجعه می نماید. مطالب ذکر گردیده در **مناقب العارفین** و **رساله ی**